از زیارت کربلا تا نماز در مسجد الاقصی

روایت «جوان» از حال و هوای زائران و خادمان اربعین

صغری خیل فرهنگ

با همه ناباوری‌های میان رفتن و نرفتن، راهی کربلا شدم؛ از تهران تا مهران، سفری که هر لحظه‌اش سرشار از عشق و زیبایی بود. می‌خواهم برایتان روایت کنم از مسیر مهران تا سامرا، سید محمد، کاظمین، نجف و کربلا... می‌خواهم بازگو کنم واگویه‌های زائران و خدمت‌رسانی خادمان حسینی را؛ از گرمای طاقت‌فرسایی که در مسیر حس می‌شد، از ولایتمداری زنانی و مردانی که سالخوردگی‌شان آدمی را به تحسین وامی‌داشت، از گریه‌های نوزادان و کودکانی که از گرما بی‌تاب بودند، و از میان هلهله و استقبال گرم زوار و خادمان عراقی و هله بیکم گفتن هایشان ... آنها که با اصرار دلنشین خود، پای ماشین‌های عبوری می‌آمدند و برای میزبانی احساس تکلیف می‌کردند. این‌ها همه قدر و قیمت زائران اباعبدالله‌الحسین(ع) را به منصه ظهور می‌رساند. می‌خواهم بنویسم از زائرانی که به نیابت از شهدا گام برمی‌داشتند و برای آن‌هایی که به هر دلیلی جاماندند... زیبایی و معنویت این سفر در هر قدم، در هر نگاه و در هر لبخند جاری بود و شاید این قلم نتواند همه آن زیبایی را به رشته تحریر درآورد، اما به وسع خود می‌نگارد.

آقا مصطفی و پسرشان در زیارت حرم اهل بیت(ع)

خسران زیارت نرفتن

۱ آقا مصطفی یکی دیگر از زائران اباعبدالله‌الحسین(ع) است که امسال هم توفیق حضور در جمع زائران را پیدا کرده است و که آمار دقیقی از سرهایش به کربلا ندارد، می‌گوید: «فکر می‌کنم حدود ۱۲ مرتبه می‌شود که توفیق زیارت پیدا کرده‌ام اهل تهران هستم و معمولاً با وسیله شخصی خودم به مهران می‌آیم و از همین مسیر وارد عراق می‌شوم. اولین باری که می‌خواستم به سفر اربعین بروم، با خودم گفتم اگر قسمت شد می‌روم، و اگر هم نشدن، نه‌اللهٔ برای یک وقت دیگر. اما حالا حس می‌کنم اگر نتوانم بروم، انگار یک چیز مهمی را از دست داده‌ام و این عذاب وجدان برای همیشه با من خواهد بود. به‌طوری که خود را مدیون کسی می‌بینم که ضرر بزرگی کرده است و این حس خسران برای من بسیار سنگین است. برای همین دلم نمی‌آید که جامه‌ام را بفروشم.»

شرط حضور؛ پذیرش ولایت اهل‌بیت(ع)

وقتی در مسیر قوچاق جمعیت زائران را می‌بینی، حس می‌کنی که همگی اتفاقی افتاده و همه‌ای که آن‌ها سیر می‌کنند، منتهی با این تفاوت که فرشته اعرافی وجود ندارد که جوب و بید را از هم جدا کند و در پایان مسیر همه را می‌بذیرند. در طول سفر صحنه‌هایی را می‌بینیم که نگاهمی را به آدم‌های اطراف به کلی تغییر می‌دهد. کسانی را می‌بینیم که شاید در حالت عادی برای انجام کارهای شخصی‌شان نیاز به کمک دارند، ولی در این راه کمک‌حال دیگران هم می‌شوند. گویی یک مغناطیس قرار از معانی دنیایی آنها را به سمت یک نقطه مشترک می‌کشد. افراد مستی که در حالت عادی ممکن است فاتر به انجام امورشان نباشند، ولی در این راه با شوق رهسپارند. نه اینکه این مسیر برایشان مشقتی نداشته باشد، نه! اما هدف آنقدر والا و معنالی است که همه را به جان می‌خرند. اصلاً شرط حضور در این مسیر پذیرش ولایت اهل‌بیت(ع) است، والا نگاه دنیامحور این مدل رفاهت را که در این سفر نهفته است، دلیل خوبی برای فرار گرفتن در این راه پررنج و حتی معقول نمی‌داند. ولی برای اهل ولایت می‌شود.

مصداق شعر حافظ(علیه‌الرحمه) که می‌فرماید: «گر رهت زلیلی که خطر هاست / در ره منزل لیلی که خطرهاست / در ان شرط اول قدم آن است که مجنون باشی.»

نماز در مسجدالاقصی

خوشبختانه در سال رهاییمانی ز اربعین حسینی پرشور تر از قبل برگزار می‌شود. امسال با توجه به تهدیداتی از جانب رژیم صهیونیستی و تبلیغات مسموم رسانه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان، مردم نشان دادند که نتیجه‌گیری شان از جنگ ۱۲ روزه، یک ایران پیروز و مقتدر بود است و در پنلها لطف خدا و این اقتدار الهی می‌توانند با خیال راحت محکوم استوار به راهپیمایی اربعین بپردازند و از همین رسانه خطاب به رژیم صهیونیستی باید بگویم که روز ما را روز دانستیم برای زیارت به کربلا مشرف بشویم که این آرزو محقق شده و امروز از روزهای نماز در مسجدالاقصی است که اولی به برکت خون شهدا حاصل شد و دومی نیز به برکت خون شهدای عزیزی همچون سید حسن نصرالله، سردار سلیمانی و همه شهدایی که در این راه به شهادت رسیدند نزدیک است. ان شاءالله.

آرزو به دل نمی‌ماند!

من در این مسیر معجزات زیادی دیده‌ام. سال ۹۲ من و پسرم همزمان بیمار شدیم که تشخیص بیماری ما خیلی طول کشید و نتیجه این شد که پسرم تومور مغزی دارد و من کنسر لنفوم (نوعی سرطان است که از سیستم لنفاوی بدن شروع می‌شود). پسرم پس از تشخیص معرفی شد برای جراحی سر برای تخلیه تومور و در روز ولادت امام‌حسین(ع) در بیمارستان طبی کودکان تهران جراحی شد. عمل حدود ۷ ساعت زمان برد. حس و حال عجیبی داشتیم. من و مادرش توسل کردیم به امام‌حسین(ع) چون پزشکان گفته بود که این عمل باعث ضایعه مغزی می‌شود و به سلامت روانی و جسمی کودک آسیب می‌رساند. هر چند روزهای اول بعد از عمل بیش‌بینی پزشک درست بود، اما به یک‌بار ورق برگشت و توانایی جسمی پسرم اصلاح شد. به‌طوری که خود پزشکان به ما می‌گفتند این فقط یک معجزه است. خودم هم در حین معالجه پسرم مشغول شیمی‌درمانی بودم. بعد از یک دوره شیمی‌درمانی انجام‌شده، قطع درمان شد، ولی بعد از گذشت تقریباً ۴ ماه دوباره بیماری‌ام عود کرد و پس از سه دوره شیمی‌درمانی و عود مجدد پزشکان تصمیم گرفتند که پیوند مغز استخوان انجام بدهند؛ یعنی آخرین و خطرناک‌ترین گزینه. من هم به‌خاطر سختی‌های که روند درمانی داشت از ادامه منصرف شدم. مدتی بعد پیشنهاد شد که با کاروان به کربلا برویم و من هم برای کل خانواده که آن زمان ۴ نفر بودیم تینت‌اثم کرده بم با پزشک آنکولوژیست خودم در میان گذاشتم. ایشان گفت: «در صورت رفتن به عراق، مسئولیت جانتان با خودتان است. ممکن است هر عملی به‌گونه‌ای بیمارتان کند که از پادرتبایید.» با قبول همه این شرایط راهی شدم. همراه خانواده و قنبر و زیارت دو روای سامرا و سید محمد، کاظمین، نجف و بعد به کربلا رسیدیم. من بهشدت مریض شدم، به‌طوری که دمی نوانستم از جابلند شوم. حس خوبی نداشتم از اینکه نمی‌توانستم بروم حرم به همسرم گفتم: «مگر قرار نیست بروم؟» پس من را ببرید حرم. حداقل آرزویم محقق می‌ماند.» خلاصه بعد زیارت تا همین حال که با شما صحبت می‌کنم، خیلی خوب حرکت کردم. چون آرزوم جمعیت مسیر نجف به کربلا خیلی زیاد بود. خودم ترجیح دادم بقیه مسیر را از کاظمین پیاده بروم.

عباس زائر اربعین بود هشت ماه بیشتر نداشت همراه مادرش آمده بود مو کیب. تا نشنگی‌اش را رفع کن. دیدن او و زائران همپسن و سالش باد حضرت علی‌اصغر(ع) را برایمان زنده می‌کردند

سینچی هیروشی زائر ژاپنی اربعین

حسین(ع) حقیقت است

۲ «سینچی هیروشی» از توکیو آمده بود و پیرو اینو بوتا بود. در یکی از موکب‌ها ایستاده و همراه زوجه‌های خادم به زائران خدمت می‌کرد. برای چند دقیقه هم با ما همراه شد. ترجمه صحبت‌های او که به زبان انگلیسی بود، بر عهده محمدطاها طاهرآبادی، فرزند یکی از دوستان همراهمان، بود. هیروشی دانشجو است. ابتدا خودش را به مشهد رسانده بود، سپس به تهران و بعد به تبریز و از آنجا راهی مهران شده بود. می‌گفت تمام این مسیر را آمده تا از نزدیک پیاده‌روی عظیم اربعین را ببیند. می‌خواست بداند این چه نیرو و شوقی است که بسیاری از مسلمانان و حتی بسیاری از مردم دیگر جهان را به اینجا کشانده است. می‌گوید: «من تصاویر زیادی از پیاده‌روی اربعین دیده بودم؛ تصاویری زیبا که مرا به اینجا کشاند. آمدم تا از نزدیک ببینم مردم چگونه این مسیر طولانی را پیاده‌روی می‌کنند. این اولین بار است که می‌آیم. بسیار کنجکاوم و خودم به دنبال تحقیق و جست‌وجو می‌روم.» او می‌گوید: «تا اینجای سفر، صحنه‌های زیبایی دیده‌ام؛ صحنه‌هایی از یاهمبودن، صمیمیت و رفاقت مردم. از امام‌حسین(ع) چیز زیادی نمی‌دانم، اما با خودم می‌گویم این ماجرا یک حقیقت است. نمی‌دانم. شاید این سفر آنقدر در من اثر بگذارد که بعد از حضور در کربلا، مسلمان شوم. دست کم برای من همین کافی است که اثر این سفر را در زندگی‌ام ببینم. من از بودن در اینجا خوشحالم. حضور پرشور مردم در این مسیر انگار نیاز دیر است. انگار نیروی معنوی به آنها توان حرکت می‌دهد. باورها و مذهب مردم در اینجا برای من بسیار جالب و دیدنی است.»

او که یک دانشجو است، در پایان به جنایات اسرائیل علیه مردم غزه اشاره می‌کند و می‌گوید: «اقدامات اسرائیل بسیار ظالمانه و در واقع یک نسل‌کشی است. حتی بسیاری از دانشجویانی که در حمایت از فلسطین و غزه اعتراض کردند را به دانشگاه‌هایشان راه نمی‌دهند.» و این موضوع هم قابل قبول نیست.»

بعد از اربعین با او تماس و حالش سوال کردیم و «هیروشی این سفر را جالب خواند» و گفت: «از سفر به کربلا دلش شده است.»

معراج ابوالفضل در حال خدمت‌رسانی به زائران

تکه کوچک دلمان هدیه به زائران حسین(ع)

۴ نشسته بودند کنار یکی از موکب‌ها و یک زائر بدار و یک دستکش و جعبه واکس و فرچه همه وسایل خادمی‌شان بود. آمده بودند تا خاک پای زائران حسین(ع) را سرمه چشمانشان کنند. معراج شکوهی شورمستی حدوداً ۱۶ سال دارد. چهره‌ای معصوم و دوست‌داشتنی که خنده از چهره‌اش محو نمی‌شود. می‌گوید: «وقتی برای اولین بار به پیاده‌روی آمدم، فکرش را نمی‌کردم که از سال‌های بعد سر از پا نشناسم. من در این موکب خادمی می‌کنم و یکی از بچه‌ها به من گفت: «کسی هست بیاید با هم بروم برای واکس زدن کفش زائرها؟» من هم با افتخار دستم را بالا بردم و گفتم من هستم. با دوستان یک پتو پهن کردیم و نشستیم پای کار. حس خوبی داشتم. برای اهل‌بیت(ع) هر کاری که می‌توانیم باید انجام بدهیم. هر کاری که از دستمان برمی‌آید. اینجا خبری از جنگی نیست. انگار داریم با هر واکس زدن، یک تکه کوچک از دلمان را هدیه می‌دهیم به کسی که با در این مسیر گذاشته است. رفاقت بین بچه‌ها هم عجیب قشنگ است. هر کسی دنبال کار و وظیفه خودش است. امادل‌هایمان کنار هم و باهم گره خورده و نقطه اتصال همه این‌ها، عشق به حسین(ع) است.»

در صف خادمان حسین(ع)

ابوالفضل حسنی هم کنار او نشسته بود. پدرش می‌گفت: «دیدم نیست، نگرانش شدم. دنبالش گشتم. آمدم بیرون موکب و دیدم که ابوالفضل با عشق کفش زائران را واکس می‌زند نه فقط خاک از کفش زائران طریق‌الحسین می‌گیرد، بلکه دارد در مدرسه عشق خادمی سیدالشهدا و خاندان اهل‌بیت را هم می‌آموزد و چه لذتی بالاتر از این برای یک پدر؟ که ببیند فرزندش در این مسیر مقدس، با افتخار در صف خادمان حسین(ع) ایستاده است.»

آقای رضا شریدی در حرم اهل بیت(ع)

غدیری دیگر و پیمان با ولایت

۳ آقا رضا شریدی برای هشتمین مرتبه راهی سفر اربعین شده. می‌گوید: «من و همراهم مسیرمان را از کرج به سمت مرز خسروی شروع کردیم. بعد از آن به سامرا و کاظمین رفتیم و سپس به پابوس حضرت امیرالمؤمنین(ع) مشرف شدیم. در تمام این مدت هم‌زبان و هم‌دل با تا کربلای معلی ادامه دادیم. امسال با توجه به جنگی که اتفاق افتاد و بعد از آن مراسم اربعین، حضور مردم خیلی باشکوه‌تر از سال‌های قبل بود. با وجود گرمای بیش از پنجاه درجه در عراق، حضور مردم پررنگ‌تر و پرشورتر بود. چون آنجا حلوت تر بود. بچه‌ها می‌دانستند شرایط چقدر سخت است. ما خدا را شکر با شرکت‌ها و کمک‌ها خیلی خوب بود. این سفر برای من خیلی راحت‌تر از سفرهای قبلی اربعین بود. به‌خصوص که بچه شش ماهه همراهمان بود. احساس می‌کنم همسرم خیلی کمک کرد و همچنین کمک امام‌حسین(ع) و حضرت (عرفاس) را همراه داشتیم. خدا را شکر سختی زیادی نچشیدیم. او در ادامه می‌گوید: «من در این سفر معنوی صحنه‌های زیبایی را دیده‌ام من کسی را دیده که کمرش کلاً خمیده بود، شاید بیش از ۱۰۰ سال داشت. دقیق نمی‌دانم، اما مطمئنم که در این مسیر پیاده‌روی خیلی افراد نسبت حضور دارند که همه دیگران کمک می‌کنند و همه پیاده‌روی می‌کنند. کاری که انجام می‌دهند، فرا از توان یک انسان معمولی است.»

در سفر اربعین اتفاقاتی می‌افتد که واقعاً انجام‌شدنش فقط به لطف و کمک اهل‌بیت مخصوصاً امام‌حسین(ع) ممکن است. به نظر من

خانواده شهید طهرانی از شهدای حملات اخیر رژیم صهیونیستی در مسیر پیاده‌روی

دست‌های غیبی که یاری می‌کنند

۵ یکی دیگر از زائران پیاده‌روی اربعین زهرا تقیان، همسر شهید علی‌اصغر نوحی طهرانی است. شهید طهرانی متولد ۱۳۲ (دیماه‌ت ۱۳۶۳ و آذر آموزش دیده دانشگاه افسری امام‌حسین بود که در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۴۰۴ در اثر حملات رژیم صهیونیستی به تهران، رسید حاج تقیان همراه با دو بادگار شهید، راهی پیاده‌روی اربعین شده است. او از خانم و خود این گونه برای ما روایت می‌کند: «هر سال از روز ۱۵ مردادماه شروع شده و تا روز ۲۵ هم ادامه داشت. امسال به اصرار دخترم راهی پیاده‌روی شدم. راستش نمی‌خواستم بدون همسرم به پیاده‌روی بیایم، اما دخترم از من خواست که بروبم و جای خالی پدر را هم پر کنیم. اما این را هم به خوبی می‌دانیم که شهدا خودشان هستند و حضور دارند و ما این را به خوبی حس کردیم. شاید برای من سخت بود، از همه با وجود نوراه شان شاهد، اما آنقدر معنویت این سفر بالا بود که حاضر بودیم همه سختی را به جان بخریم. حال و هوای خاص اربعین به شکلی است که نتوانستیم امسال در خانه بمانیم.»

مادر سید کاظمین به سمت کربلا پیاده رفتیم. یک مقداری هم از نجف به کربلا پیاده حرکت کردیم. چون آرزوم جمعیت مسیر نجف به کربلا خیلی زیاد بود. خودم ترجیح دادم بقیه مسیر را از کاظمین پیاده بروم.

زهرا ابدالی در حال آموزش کودکان زائر در امامزاده سیدحسن مهران

امامزاده سید حسن مهران

۹ در ایام اربعین، امامزاده سیدحسن مهران مثل یک ستاد پشتیبانی برای موکب بدافند هوایی ارتش عمل می‌کند. زهرا ابدالی، ۱۷ ساله و اهل اصفهان، یکی از خادمان این ستاد است. او می‌گوید: «اولین دلیلی که به اینجا آمدم، عشقی بود که به امام‌حسین(ع) و حضرت ابوالفضل(ع) داشتم. باور دارم هر کاری برای فرزند فاطمه زهرا(س)، انجام بدهیم، مادر شان خریدار ما خواهد بود. خدا را شکر که به من توفیق داد، قدمت سال در سرزمینی قدم بگذارم که نازدانه امام‌حسین(ع) در آن قدم گذاشته و چهل سال هم افتخار خدمت به زائران ایشان را پیدا کرده.» من همراه پدر و مادرم در بخش پشتیبانی موکب در آشپزی، خدمت می‌کنیم. علاوه بر آن، برای کودکان زائر در امامزاده سیدحسن مهران برنامه‌های فرهنگی هم اجرا می‌کنیم. این فعالیت‌ها شامل رنگ‌آمیزی طرح‌هایی با موضوع شهدای کربلا، زمینه‌سازی ظهور امام زمان(عج)، مبارزه با رژیم صهیونیستی و همچنین توضیح اتفاقات منطقه است که در قالب داستان و تصویر و متناسب با گروه‌های سنی برای بچه‌ها بیان می‌شود. او از گرمای هوا کار در آشپزخانه می‌گوید: «وقتی گرما به ما فشار می‌آورد و کار سخت‌تر می‌شود، به یاد سختی‌هایی می‌افتیم که عمه‌سادات و بانوان داغدار کربلا کشیدند و همین عشق به امام‌حسین(ع) باعث می‌شود این سختی‌ها برایم شیرین شود. در عوض این خدمت‌ها فقط از امام‌حسین(ع) می‌خواهم محبت خودش و اهل‌بیت(ع) را همیشه در دلم نگه دارد. علاقه‌ام را حیز کند و در شب اول قدر و روز محشر به فریادم برسد.» زهرا می‌گوید: «وقتی اولین بار نگاهم به گنبد بامهای حرم‌های مطهر می‌افتد، اولین حسی که در دل من شکل می‌گیرد، عظمت و بزرگی قدرت محضوصاً وقتی به صبح امام‌علی(ع) و آن نقوش و طرح‌هایش نگاه می‌کردم، حس می‌کردم در برابر آن همه عظمت، من چیزی به کوچکی یک ارزنم. وقتی بنده خدا چنین بانگره است، خود خدا در ذهنم غیر قابل وصف جلوه می‌کند. دیدن حرم عمومیاش(ع)، همان وقت‌ارزیدن را شاه کرد، بالا، من مشک آب که حضرت ابوالفضل(ع) برایش ریساتر بن پدری از کرد و لقب «ابوالقربه» (دارنده مشک) گرفت. احساس می‌کردم از امنیت و غرور به دل آدم می‌دهد و حرم ارباب بی‌کفن، خودش، وخودش تمام زوار عاشورا بود.»

پیراهن پرچای مانده شهید مهدی نوذری از شهدای حملات رژیم صهیونیستی

سرهنگ روح‌الله شهناز مسئول موکب بدافند هوایی ارتش در مهران

«کاتکس امانتی»

در کنار این خیمه‌ها انسال مجموعه‌ای به نام «کاتکس امانتی»، در نظر گرفته‌ایم. زائرانی که در تاریخ ۱۴ مرداد به مهران آمدند، بسیار زیاد بود و از هیچ کاری دریغ نمی‌کنند. او مادرش را در یکی از چادرهای زائران مستقر کرده و هر یک‌دو ساعت سراغ او را می‌گیرد. برای مادرش غذا، آب خنک و میوه می‌آورد. گاهی هم از ما می‌خواهد که نگاهی بیندازیم و ببینیم مادر حواب است یا در چه حالی است؟ او از بچ از لحظه‌ه لحظه حال مادرش باخبر می‌شود و پیگیر است.» وزی که موکب رو به‌روی ما دچار حریق شد، یک شدیدی هم‌ورید گرفت و لحظات بسیار دلهره‌آوری رخ‌داد. خود برای حفظ جان زائران محبور شدیم چادر را تخلیه کنیم. او با شتاب به سراغ مادرش رفت. دستش را گرفت و خیلی سریع او را به جای امن تری برد. ساعت ۱۳۳۰ گذشت و گرمای هوا هم شدت گرفت. اما این جوان با چقه‌ه برای مادرش سایه‌بان درست کرده بود. آب خنک به او می‌داد و خیلی مراقبش بود. بعد از اینکه اوضاع به حالت عادی برگشت، دست مادرش را گرفت و دوباره او را به چادر برگرداند. از این پس، هر نیم‌ساعت یک‌بار سراغ مادر راهی کرده بود. آن از روز مادر به این فکر می‌کنم که دعای خیر مادر، پشت سر این جوان است و بی‌تردید عاقبت‌به‌خیر خواهد شد.

قربانا زرعی همه تلاشش را کرد تا از سفر اربعین برای کودکان خاطره خوب و ماندگاری بماند

سرمایه‌گذاری‌هایی برای ظهور

۱۰ حضور کودکان در پیاده‌روی اربعین مسئله مهمی بود که باید به خوبی مدیریت می‌شد. بسیاری از موکب‌ها برنامه‌هایی برای کودکان داشتند که با سرگرم کردنشان این فرصت را به والدین می‌دادند که با استراحت نیاز کافی برای ادامه راه داشته باشند. دوندگی‌ها و پیگیری‌های قربانا زرعی، رامیل موکب بدافند هوایی ارتش من را بر آن داشت تا با او هم‌صدا شوم. او متولد سال ۶۹ فارغ‌التحصیل رشته پژوهشگری علوم اجتماعی است و دیپلمه با سابقه بیش از ۵ سال در زمینه کار فرهنگی برای کودکان و نوجوانان است. او می‌گوید: «کار اصلی من با کودکان است. امسال، با وجود محدودیت‌هایی که داشتیم، تلاش کردیم برای کودکان خاطره‌ای خوب بسازیم. این کار از قالب بازی، هدیه دادن و زنگ‌آمیزی انجام داده‌ایم و به موضوعات حسینی، مهدوی و مبارزه با دشمن صهیونیستی پرداختیم. برای نوجوان‌ها هم برنامه‌ای داشتیم. اما به دلیل نبود شرایط لازم، نتوانستیم این را اجرا کنیم.» او می‌گوید: «هر مرحله‌ای، پاکی تان بچه‌ها را جذب می‌کند؛ بچه‌هایی که در گیر مشکلات و دادوستدهای دنیایی نیستند و بی‌چشمداشت محبت می‌کنند. کار با کودکان، کمتر دیده می‌شود. چون تصور می‌شود کاری آسان است و همه توان لحظش را دارند. اما باید گفت ممکن است کوچک‌ترین اشتباهی به کودک آسیب بزند و اینده‌اش را به خطر بیندازد. امامن کار با کودکان را نوعی سرمایه‌گذاری بلندمدت می‌دانم که منجر به ترویج شعائر دینی و تربیت انسانی با اخلاق می‌شود و زمینه‌ساز ظهور امام زمان(عج) خواهد بود.»

آقاصمد خادم افتخاری موکب

آقاصمد خادم افتخاری

۱۱ آقاصمد هم در موکب بدافند نسروی هوایی ارتش سرای خودش اسم و رسمی پیدا کرده است. او نه ارتشی است و نه پاسدار. نظامی هم نیست. از گل دارد اما هر سال عمه‌امام بیرش به موکب بدافند می‌آید و خدمت می‌کند. میان استراحت در خیمه‌گاه بودم که مادر آقاصمد را دیدم. تابلوئی به دست گرفته و میان زائرها می‌چرخید و پاسخ‌های مانده را جمع آوری می‌کرد. سراغ خادمان موکب رفتم تا از احوالات این خانم که سن و سالی زیادی هم داشت، بیشتر بدانم. آنچه او که خانم رسولی، یکی از خادمان موکب، از حال و هوای آقاصمد و مادرش که خادمان افتخاری موکب شده بودند، برایمان روایت کرد «آقاصمد یکی از خادمان است که همراه مادر سالخورده‌اش برای خدمت در موکب مرز مهران آمده‌اند. بسیار فعال بود و از هیچ کاری دریغ نمی‌کند. او مادرش را در یکی از چادرهای زائران مستقر کرده و هر یک‌دو ساعت سراغ او را می‌گیرد. برای مادرش غذا، آب خنک و میوه می‌آورد. گاهی هم از ما می‌خواهد که نگاهی بیندازیم و ببینیم مادر حواب است یا در چه حالی است؟» او از بچ از لحظه‌ه لحظه حال مادرش باخبر می‌شود و پیگیر است.» وزی که موکب رو به‌روی ما دچار حریق شد، یک شدیدی هم‌ورید گرفت و لحظات بسیار دلهره‌آوری رخ‌داد. خود برای حفظ جان زائران محبور شدیم چادر را تخلیه کنیم. او با شتاب به سراغ مادرش رفت. دستش را گرفت و خیلی سریع او را به جای امن تری برد. ساعت ۱۳۳۰ گذشت و گرمای هوا هم شدت گرفت. اما این جوان با چقه‌ه برای مادرش سایه‌بان درست کرده بود. آب خنک به او می‌داد و خیلی مراقبش بود. بعد از اینکه اوضاع به حالت عادی برگشت، دست مادرش را گرفت و دوباره او را به چادر برگرداند. از این پس، هر نیم‌ساعت یک‌بار سراغ مادر راهی کرده بود. آن از روز مادر به این فکر می‌کنم که دعای خیر مادر، پشت سر این جوان است و بی‌تردید عاقبت‌به‌خیر خواهد شد.

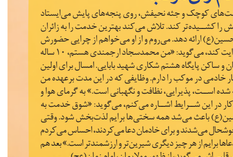
محمدسجاد خادم اولی موکب در حال خدمت‌رسانی

محمدسجاد خادم اولی موکب

۱۲ با همان دست‌های کوچک و چنته تحیفش، روی پنجه‌های پایش می‌ایستاد تا فد و قامتش را کشیده‌تر کند. تلاش می‌کند بهترین خدمت را به زائران اباعبدالله‌الحسین(ع) ارائه دهد. می‌رود و از او می‌خواهم از جرایی حضورش برایم روایت کند. می‌گوید: «من محمدسجاد ارجمندی هستم. ۱۰ ساله از اصفهان و ساکن پایگاه هشتم شکاری شهید بابایی. امسال برای اولین بار افتخار خادمی در موکب را دارم. وظایفی که در این مدت بر عهده‌ام گذاشته شده است، پذیرایی، نظافت و نگهبانی است.» به گرمای هوا و سختی کار در این شرایط اشاره می‌کنم، می‌گوید: «شوق خدمت به امام‌حسین(ع) باعث می‌شد همه سختی‌ها برایم لذت‌بخش شود. وقتی زائران خوشحال می‌شدند و برای خادمان دعا می‌کردند، احساس می‌کردم همین دعاها برایم از هر چیز دیگری شیرین‌تر و ارزشمندتر است.» بعد هم از آرزوی قلبی‌اش می‌گوید: از ظهور مولایمان، امام زمان(عج).

محمدسجاد خادم اولی موکب در حال خدمت‌رسانی

آقای شهناز دانشجوی پزشکی موکب در حال خدمت‌رسانی

«ما ملت امام حسینیم»

۷ بعد از صحبت‌های آقای شهناز می‌روم سراغ «کاتکس امانتی» امیر مسلم شهبازی یکی از خادمان این قسمت است. او از حال و هوای حضورش می‌گوید: «خدمت به زائران امام‌حسین(ع) علاوه بر اجر و ثواب اخروی، بر از انرژی مثبت و حس خوب است. گذراندن این روزها در کنار رفقایی که تمام سال با آنها در هیئات سینه می‌زنی، این لذت را دوچندان می‌کند. امسال هم دومین سالی بود که همراه این موکب راهی این مسیر شده.»

من در بخش امانتداری موکب فعالیت می‌کنم و علاوه بر آن، کار شارژ موبایل زائران را هم انجام می‌دهیم. معمولاً برایشان بسته‌های رومینگ فعال می‌کنیم و تنظیمات گوشی‌ها را انجام می‌دهیم تا بتوانند با خانواده‌هایشان ارتباط داشته باشند.

شهبازی در ادامه می‌گوید: «از «رحم و گرما طبیعتاً سخنی خودش را دارد، اما همین عشق و ارادت است که باعث می‌شود آدم تا با آوری و صبر بیشتری پیدا کند. به نظر من این اربعین مهر تأییدی بود بر حرف حاج قاسم سلیمانی که می‌گفت: «ما ملت امام‌حسین(ع) هستیم.» وقتی به زائران نگاه می‌کنی، می‌بینی از هر قوم و قبیله، با هر نوع پوشش و سلیقه و خط فکری در این مراسم حضور دارند. مردمی که وقتی پای امام‌حسین(ع) درمیان است، نه از قیمت دلار و دینار می‌ترسند و نه از گرمای هوا و ازدحام جمعیت.»

آقای صارمی عاشقانه به زائران خدمت‌رسانی می‌کند

خیاطی با تار و پود عاشقی

۸ یکی دیگر از قسمت‌های پررفت‌وآمد موکب بدافند هوایی ارتش، همان غرفه خیاطی است. می‌رود و با رجاءالله صارمی، همکلام می‌شوم. او ۲۷ سال دارد و امسال چهارمین سالی است که در این موکب خدمت می‌کند. هنوز هم کلامش با شوخ نشده که دختر نوجوان ۱۵ و ۱۶ ساله‌ای می‌آید و از آقای صارمی می‌خواهد که چادرش را برایش کوتاه کند. دختر نوجوان قبل از هر چیزی می‌گوید: «من ۱۶ هزار تومان بیشتر ندارم! بااین مبلغ می‌توانم پایین چادرم را کوتاه کنم؟» آقای صارمی می‌خندد و می‌گوید: «کار با اینجا خاتمی به زائران است و هزینه‌ای ذکر جدا صلوات است.»

دختر نوجوان شروع می‌کند به فروستان صلوات و دانه‌دانه‌اش را بالنگشتان کوچکش می‌شمارد. می‌گوید: «من اگر پایم به حرم امام‌حسین برسد برای شما دعا می‌کنم که به خواسته دلتان برسید.» اما چه کسی جز خدای حسین(ع) می‌داند که خواسته او چیزی جز عاقبت‌بخیری و شهادت نیست.»

بعد از تعمیر چادر آن زائر، گفت‌وگویمان را با آقای صارمی ادامه می‌کنیم. «از سال ۱۲۹۵ این افتخار را داشتم که خادم اقاباعبدالله(ع) باشم. وقتی خدمت صمیمانه شیعیان عراق به زائران را دیده‌ام من هم دلم می‌خواست در حد توانم کاری انجام بدهم. تا اینکه حدود چهار سال پیش در هیئت بودیم و بچه‌ها گفتند موکبی در مهران برای خادمی هست و هرکس دوست دارد می‌تواند برای خدمت ثبت‌نام کند. ما هم اسم‌مان را نوشتیم و خوشبختانه خدا خواست و من بدرغبه شده و با توجه به تخصصی که در خیاطی داشتم، به بخش خیاطی موکب آمدم.»

بیشتر کار ما تعمیر کوله‌ها و لباس‌های زائران است که در مسیر خراب می‌شود. خیلی وقت‌ها هم لباس نو می‌آورند و می‌گویند قدش را کوتاه کنیم یا مثلاً چادرشان بلند است ما اندازه می‌گیریم و کوتاهی و بلندی‌اش را درست می‌کنیم. حتی بعضی‌ها می‌خواهند بندهای کوله‌شان را محکم‌تر کنیم تا در مسیر پاره نشود.

دعایی که خداقوت» می‌شود

همه خوبی‌های این زیارت سهم میهمانان امام‌حسین(ع) است و ما فقط در کنارشان هستیم. اما همین آمد و رفت‌ها، همین دعاهایی که از دلشان در حفلمان می‌کنند، برای ما دلنشین است. دعاهایشان لذت‌بخش است و حال دلمان را خوب می‌کند. انگار دعاهای زائران برای ما مثل یک «خدا قوت» است که خستگی را از تنمان بیرون می‌کند. در این باره خاطرات زیادی دارم. مثلاً دو سال پیش بچه‌های هیئت گفتند بیایید لسال ما که چندباره به کربلا رفته‌ایم، پول‌هایمان را کنار بگذاریم تا به جای ما کسانی که زیارت اولی هستند به سفر بروند. ما همین کار را انجام دادیم و بعد هم برای خادمی به اینجا آمدیم. وقتی مردم می‌رفتند، حال و هوایمان به کلی دگرگون می‌شد. یادم هست در بخش خیاطی بودم که خانم مسنی آمد و از من خواست ساک سفرش را تعمیر کنم. بعد به او گفتم: «هادرجان، من جاماندم و نمی‌توانم بروم.» او برایم دعا کرد و گفت: «مطمئن باش یا پس‌فردا راهی می‌شوی.» دوباره به او گفتم: «هادرجان، راستش را بخواهی من پولی ندارم که بروم.» لبخندی زد و گفت: «تو نگران نباش. تو زائر امام‌حسین(ع) خواهی شد.» او رفت و بعد از آن، ناگهان یک بنده خدا که بیش از ۷۰ سال از او طلبکار بودم، به من زنگ زد. حدود ساعت ۱۲ شب بود. گفت: «فلانی! مرا می‌شناسی.» گفتم: «بله، می‌شناسم.» گفت: «من هم بولت را به حساب واریز کنم. تو از من طلب داری، می‌خواهم بولت را به حساب واریز کنم.» آنقدر خوشحال شدم که حتی یادم رفت تعارف کنم و او پول را واریز کرد. من هم اول وقت راهی شدم. می‌خواهم بگویم آن پیرزن آنقدر پیش اقاباعبدالله ابرو داشت که با یک دعا مرا کشاند تا کربلا. این جمعیتی که به زیارت امام‌حسین(ع) می‌آیند، هرکدامشان دنیایی برای خودشان هستند. هر زائر با یک دعا می‌تواند بزرگ‌ترین مشکلات ما را حل کند.